

اهلیت شرکت‌های تجاری و حدود اختیارات مدیران شرکت‌های تجاری

دکتر محمدرضا پاسبان*

چکیده

اداره شرکت‌های تجاری، مدیران، کارکرد و حدود صلاحیت‌های ایشان، رابطه مدیران با یکدیگر و دیگر ارکان تشکیل دهنده شخص حقوقی، و به‌ویژه مناسبات آن‌ها با اشخاص خارج از شرکت و ارزش قانونی چنین مناسباتی از مباحثی هستند که افزون بر جنبه نظری، از نقطه‌نظر عملی آثار گسترده‌ای را نه تنها بر شرکت و سهام‌داران بلکه بر اشخاص ثالث طرف معامله با شرکت برجای می‌گذارند. حقوق ایران اگرچه در سال ۱۳۴۷ با اصلاح قانون تجارت، در این حوزه تحولی بنیادین یافت، با این حال چنین تحولی تنها به شرکت‌های سهامی محدود گردید.

در مقاله حاضر اهلیت شخص حقوقی و استثنائات وارد بر آن، و اصل یا استثنایی بودن چنین اهلیتی به بررسی گذاشته می‌شود. هم‌چنین حدود اختیارات مدیران شرکت‌های سهامی، مسئولیت محدود و تضامنی و نسبی مورد بحث قرار می‌گیرد. در ضمن بحث و به صورت گذرا، به تحولات حقوق انگلستان ناظر به اهلیت شرکت تجاری و حدود صلاحیت‌های مدیران در پرتو قانون شرکت‌های ۲۰۰۶ نگاهی خواهیم داشت.

کلیدواژگان

اهلیت شخص حقوقی، مدیران شرکت‌های سهامی، مدیران شرکت‌های با مسئولیت محدود، مدیران شرکت‌های اشخاص، حدود اختیارات مدیران، حقوق شرکت‌های انگلیس.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

مقدمه

اهلیت و اداره شرکت‌های تجاری با آن که از پیشینه‌ای به اندازه مفهوم امروزین شرکت تجاری برخوردار بوده و به کرات در حقوق شرکت‌های تجاری به بحث گذارده شده است، با این حال هم‌چنان از زوایای گوناگون و به دلایل چندی شایسته تجزیه و تحلیل می‌باشد. تغییر در نظام مدیریت شرکت سهامی با قواعد متفاوت از دیگر شرکت‌های تجاری، وجود نارسایی یا ابهام در مقررات موجود و نیز دگرگونی در مناسبات اقتصادی - حقوقی داخلی و جهانی که ناگزیر اصلاح قوانین را ضروری می‌سازد، را می‌توان از جمله چنین دلایلی برشمرد.

شرکت تجاری همانند دیگر اشخاص حقوقی دارای حقوق و تکالیفی می‌باشد که برای اشخاص حقیقی مقرر گردیده است مگر حقوق و وظایف مخصوص انسان‌ها. چنین قاعده‌ای به اهلیت اشخاص حقوقی تعبیر می‌گردد.

با این حال موضوع اهلیت اشخاص حقوقی برخلاف اشخاص حقیقی از وضوحی که در نگاه اول به نظر می‌رسد، برخوردار نیست؛ چرا که در ارتباط با اصل یا استثنایی بودن اهلیت شخص حقوقی میان حقوقدانان اتفاق نظر به چشم نمی‌خورد. هم‌چنین حدود اختیارات نمایندگان قانونی شخص حقوقی و برخورد آن با اهلیت، نکته مهم دیگری است که به ارزش حقوقی و اعتبار آثار ناشی از شناسایی اهلیت شخص حقوقی ارتباط می‌یابد. به دیگر سخن، پاسخ به این پرسش تعیین کننده است که آیا محدودیت‌های قانونی وارد بر اختیارات نمایندگان شخص حقوقی (مدیران شرکت تجاری) را باید شکلی از محدودیت بر صلاحیت خود شخص حقوقی به شمار آورد و در نتیجه، اعمال حقوقی خارج از حدود مزبور را مطلقاً بی اعتبار دانست و یا آن که با پذیرش اهلیت مطلق برای شخص حقوقی، خروج مدیران از چارچوب‌های مقرر قانونی را موجب عدم نفوذ آن اعمال و در صورت

تأیید بعدی و تنفیذ شرکت، دارای اثر دانست؟ در این نوشتار تلاش خواهد گردید تا به این پرسش پاسخ داده شود.

۱- اهلیت شرکت تجاری و استثنائات وارد بر آن

اشخاص حقوقی در معنای امروزی آن ابزاری است جهت تسهیل امور جامعه بشری در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و به همین جهت بسیاری از نویسندگان، شخص حقوقی را برخوردار از شخصیت واقعی همانند انسان‌ها به شمار نمی‌آورند، بلکه چنین شخصی را فرضی و ساخته و پرداخته آدمیان برای هدفی خاص تلقی می‌نمایند.^۱ با این حال به نظر می‌رسد، نظام‌های حقوقی مهم و از جمله قانونگذار ایرانی به پذیرش شخصیت واقعی برای اشخاص حقوقی تمایل نشان می‌دهند. چنین گرایشی را به روشنی می‌توان در ماده ۵۸۸ قانون تجارت مشاهده نمود، که مقرر می‌دارد: «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قایل است مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد، مانند حقوق و وظایف ابوت بنوت و امثال ذلک».

شایان گفتن است که در باره مجازی یا واقعی بودن شخصیت حقوقی برای این دسته از اشخاص میان حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. دیدگاه نخست که بر نظریه اصالت فرد^۲ قرار دارد، در میان برخی از حقوقدانان آلمانی پذیرش یافته است. برپایه این دیدگاه، شخص حقوقی وجودی فرضی و غیرواقعی است که از سوی مقنن برای تسهیل امور و رفع نیازهای گذرای آدمیان جعل گردیده و نبایستی با انسان‌ها برابر یا همانند انگاشته شود. در

۱. امامی، حسن، حقوق مدنی، جلد ۴، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۵۶، ص ۱۵۷.

2. Individualism.

برابر نظریه بالا، دیدگاه واقعی یا حقیقی بودن شخص حقوقی قرار دارد که شخصیت حقوقی را واقعیتی موجود و نه ناشی از اراده قانونگذار می‌داند؛ چرا که هزاران سال پیش از شکل‌گیری دولت مدرن، جوامع کوچک به خودی خود و تنها بر اساس نیازهای آدمی پدید آمده و شکل ابتدایی شخصیت حقوقی را به ظهور رساندند. نظریه اخیر علاوه بر حقوقدانان غربی در میان حقوقدانان ایرانی نیز تقریباً پذیرش عمومی یافته است. این دیدگاه که بر تئوری اصالت اجتماع بنا شده است، با مفهوم پدیده شخص حقوقی که منعکس کننده اراده جمعی اشخاص متعدد در شکل مشخص واحد یعنی شخص حقوقی است، سازگاری دارد. با ملاحظه مقررات ماده ۵۸۸ قانون تجارت و تحلیل آن به نظر می‌رسد گرایش حقوق ایران را باید به سوی نظریه واقعی بودن شخص حقوقی تلقی نمود.^۵

پرسش مهمی که در ارتباط با شخصیت حقوقی شرکت تجاری قابل طرح می‌باشد، آن است که آیا داشتن اهلیت برای شرکت اصل است یا استثنا؟ به عبارت دیگر آیا در مورد اشخاص حقوقی همانند اشخاص حقیقی، اصل بر اهلیت بوده و عدم اهلیت امری استثنایی است؟ پاسخ بیشتر حقوقدانان به پرسش اخیر مثبت می‌باشد. برخی از ایشان با اتکا به ماده ۵۸۸ قانون تجارت و مستنبط از مقررات ماده مزبور، «اصل وحدت و تساوی شخصیت حقیقی و شخصیت حقوقی در حقوق و تکالیف» را در رابطه با اهلیت اشخاص حقوقی حاکم دانسته و عدم اهلیت شخص حقوقی را امری استثنایی به شمار می‌آورند.

آنچه از مقرر بالا به دست می‌آید، به رسمیت شناخته شدن اهلیت عام برای اشخاص حقوقی به عنوان قاعده می‌باشد؛ چرا که استثنای وارد بر قاعده، امور مخصوص

۳. مؤتمنی طباطبایی، منوچهر، حقوق اداری، جلد ۲، تهران، سمت، ۱۳۷۳، ص. ۳۷.

4. Collectivism.

۵. صفار، محمد جواد، شخصیت حقوقی، تهران، نشر دانا، ۱۳۷۳، ص. ۱۲۶.

۶. همان، صص. ۳۶۵-۳۶۶.

انسان‌هاست. این امور اگر چه از باب تمثیل در قسمت اخیر ماده بالا ذکر گردیده، لکن شمار آن‌ها محدود می‌باشد. به دیگر سخن، با توجه به معدود بودن موارد استثنای وارد بر قاعده و حکم به سود آن در صورت تردید، باید قاعده مذکور را عام و مطلق به شمار آورد.

استثنای دیگری که بسیاری از حقوقدانان بر اصل اهلیت شخصیت حقوقی وارد نموده‌اند، اصل تخصص یا اختصاصیت می‌باشد. به موجب این اصل، اشخاص حقوقی تنها در حوزه موضوعی که در قانون مؤسس یا اساسنامه آن‌ها به عنوان موضوع فعالیتشان پیش‌بینی شده، مجاز به انجام عملیات و فعالیت می‌باشند. با این حال، در این خصوص که آیا چنین محدودیتی بر اهلیت، ناظر به همه اشخاص حقوقی است و یا آن که تنها بر گروه معینی از ایشان بار می‌گردد، در میان نویسندگان حقوقی هم‌رأیی به چشم نمی‌خورد. در حالی که یکی از حقوقدانان حقوق اداری به شمول استثنای مزبور به کلیه اشخاص حقوقی اعتقاد دارد برخی دیگر ضمن آن که اصل تخصص را ویژه اشخاص حقوق عمومی می‌دانند، با این حال «عمل برخلاف اساسنامه و عدول از هدف و موضوع شخص حقوقی، {را} سبب بطلان و اعمال و تصمیمات او...» به شمار می‌آورند.^۷

به نظر می‌رسد اصل تخصص نمی‌تواند استثنا بر اهلیت عام شخص حقوقی به شمار آید؛ چرا که در این صورت حدود استثنا (موضوع شخص حقوقی) به مراتب عام‌تر از خود قاعده (اهلیت عام شخص حقوقی) خواهد شد. شایان توجه آن که حقوقدانان طرفدار

۷. مؤتمنی طباطبایی، منوچهر، حقوق اداری، «شخصیت حقوقی - تحولات حقوق خصوصی»، مجموعه مقالات اهدایی به دکتر حسن امامی، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص. ۲۴۲؛ به نقل از صفار، پیشین، ص. ۳۷۰.

۸. صفار، همان، صص. ۲۷۰ و ۲۷۲.

محدود بودن اهلیت شرکت تجاری به اصل تخصص همان دسته از نویسندگانی هستند که تلاش بسیاری در اثبات عام بودن اهلیت اشخاص حقوقی و استثنایی بودن عدم اهلیت مصروف داشته‌اند. درحالی که تلاش‌های یاد شده با پافشاری بر محدودیت اهلیت اشخاص مزبور به موضوع آن عقیم و بی‌اثر خواهد شد. بنابراین باطل خواندن اعمال خارج از موضوع شخص حقوقی، نظری افراطی است که عملاً با ایده اهلیت چنین شخصی به تعارض می‌انجامد.

بنابراین، بایستی اقدامات یا تصمیمات نمایندگان شخص حقوقی را که خارج از موضوع باشد غیرنافذ تلقی و اعتبار آن را منوط به تأیید مرجع تصمیم‌گیری دانست، به‌ویژه آن که در نبود هیچ‌گونه صراحت قانونی به بی‌اعتباری چنین اعمالی، گرایش به بی‌اعتباری آن‌ها از توجیه حقوقی بی‌بهره است. اما در پاسخ به این ایراد ظاهراً به‌جا که در این صورت چه فایده و ضرورتی به قید موضوع شخص حقوقی در اسناد تشکیل شرکت به‌نحو منعکس در مقررات قانونی از جمله مواد ۷، ۸، ۹ و بند ۲ ماده ۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ متصور است، باید گفت درحال حاضر چنین ایرادی به سازمان‌های ناظر مانند نهادهای صنفی باز می‌گردد که بر لزوم رعایت موضوع فعالیت از سوی شرکت نظارت لازم را معمول نمی‌دارند، یا آن که قانونگذار ضمانت اجرای معینی برای عدم رعایت مقرر ناظر به موضوع شخص حقوقی، مانند امکان انحلال شرکت مشابه آن‌چه در ماده (۱) ۲۰۱ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ در صورت توقف بیش از یک سال فعالیت شرکت مقرر شده، وضع نماید.

در حقوق انگلستان، هدف و موضوع شرکت بایستی به صراحت در اسناد و اساسنامه شرکت قید شود و مرجع ثبت شرکت‌ها از ثبت موضوعات خلاف قانون خودداری

می‌کند.^۹ حقوق شرکت‌های این کشور در این زمینه دگرگونی‌های چشم‌گیری را تجربه نموده است. در گذشته هرگونه عمل حقوقی خارج از موضوع شرکت به‌نحو مقرر در اساسنامه یا شرکت‌نامه تحت عنوان قاعده تجاوز از حدود اختیارات باطل به شمار می‌رفت؛^{۱۱} آرای چندی در راستای چنین روی‌کردی از دادگاه‌های انگلیسی صادر گردیده است.^{۱۲} روی‌کرد مزبور با وضع قانون جوامع اروپایی ۱۹۷۲^{۱۳} به تدریج روند دگرگونی به خود گرفت. به موجب ماده ۹ قانون یادشده، «شخصی که با حسن نیت با شرکت معامله می‌کند، مجاز است فرض کند که عمل حقوقی انجام شده از سوی مدیران در چارچوب صلاحیت شرکت بوده است، بدون آن که چنین شخصی نیاز به بررسی اهلیت شرکت داشته باشد». قانون شرکت‌های ۱۹۸۹^{۱۴} در ماده ۱۱۰ مقرر داشت که ذکر این مطلب در شرکت‌نامه یا اساسنامه که شرکت به عنوان یک شرکت تجاری فعالیت خواهد نمود، هر نوع فعالیتی از سوی آن را مجاز می‌سازد. به علاوه، قانونگذار در قانون ۱۹۸۹ با اصلاح ماده (۳۵) قانون شرکت‌های ۱۹۸۵ و در راستای قانون جوامع اروپایی، تغییر بنیادین و متعارضی نسبت به نگاه سنتی و گذشته خود در این رابطه ایجاد نمود.

9. Mayson S. W. , French D. & Ryan C. L., Company Law, London, Blackstone Press Ltd., 1993, p. 57.

10. *Ultra vires Rule*.

11. Ian Cooper, The Business World and the Law, London, Edward Arnold Ltd., 1980, p.79؛ Allan Blake & Hellen J. Bond, Company Law, London, Financial, Training Publications Ltd., 1985, p.54.

12. *Ashbury Railway Carriage & Iron Co. Ltd. v. Riche* (1875) L.R. 7, *Stephens v. Mysore Reefs Mining Co. Ltd.* (1902) 1 ch. 745.

13. European Communities Act 1972 s. 9.

14. The Companies Act 1989.

15. Paul L. Davies, Gower and Davies' Principles of Modern Company Law, London, Sweet & Maxwell, 2003, p. 136.

روند تحول یادشده در قوانین بعدی نیز ادامه یافت. ماده (الف) ۳۹ قانون شرکت‌های^{۱۶} ۲۰۰۶^{۱۷} که تکرار مفاد ماده (۱) ۳۵ مرقوم می‌باشد، تحت عنوان «اهلیت شرکت تجاری» چنین بیان می‌دارد:

«اعتبار عمل حقوقی انجام شده از سوی شرکت به دلیل فقدان اهلیت به دلیل هر چیزی (مقرره‌ای) در قرارداد (اساسنامه- شرکت‌نامه) شرکت به چالش گرفته نخواهد شد».^{۱۸}

همان‌گونه که از مفاد ماده بالا بر می‌آید و در پرونده‌های مختلف نیز مشاهده می‌شود،^{۱۹} در حقوق شرکت‌های انگلستان نه فقط محدودیت اختیارات مدیران بلکه حتی ایجاد محدودیت بر صلاحیت شخص حقوقی برپایه موضوع آن نیز در برابر ثالث پذیرفته نیست. درحالی‌که نبود چنین صراحت قانونی در حقوق ما موجب بروز اختلاف میان حقوقدانان گردیده است.

۲- مفهوم اختیارات مدیران

پرسشی که عموماً در رابطه با مفهوم اختیارات مدیران شرکت‌های تجاری مطرح است، وجه تمایز آن با معنای تکالیف و وظایف می‌باشد. این پرسش در تعیین مصادیق

16. The Companies Act 2006.

17. A Company's Capacity.

18. S. 39(1): «The validity of an act done by a company shall not be called into question on

the ground of lack of capacity by reason of anything in the company's constitution».

19. *Rolled Steel Products(Holdings) Ltd. v. British Steel Cororation* (1986) ch 246 ,*Re Jon Beauforte (London) Ltd.* (1953) ch. 131.

20. Sealy L. S. Cases & Materials in Company Law, London, Butterworths 1989, pp. 102- 107.

اختیار و تکلیف و با توجه به آثار متفاوت هر یک اهمیت خود را آشکار می‌سازد. به‌علاوه، پیامدهای حقوقی ناظر به اختیار، تفاوتی بنیادین با تکلیف را در پیش‌رو قرار می‌دهد؛ چرا که در مورد اختیار، مسئولیت هنگامی بر مدیر بار می‌گردد که وی از چارچوب اختیار اعطایی تجاوز نموده باشد، در حالی که عدم انجام وظیفه یا انجام ناصحیح آن می‌تواند برای مدیر مسئولیت‌آور باشد.

به‌نظر می‌رسد حتی درباره مصادیق تکلیف و اختیار با وجود وضوح ظاهری مقررات قانونی، میان حقوق‌دانان اختلاف نظر باشد. برای مثال از نگاه یکی از نویسندگان حقوقی، حکم مقرر در ماده ۱۳۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ که مطابق آن «هیأت مدیره موظف است بعد از انقضای سال مالی شرکت ظرف مهلتی که در اساسنامه پیش‌بینی شده است، مجمع عمومی سالانه را برای تصویب عملیات سال مالی قبل و تصویب ترازنامه و حساب سود و زیان شرکت دعوت نماید» از جمله اختیارات مدیران بر شمرده شده است؛^{۲۱} در حالی که به نظر می‌رسد، نگارش و مفهوم مقرر مزبور نه در مقام وضع اختیار بلکه با هدف تحمیل تکلیف بر مدیران شرکت باشد، زیرا که در غیر این صورت، انجام ندادن آن چه در ماده بالا اختیار، و حق انتخاب میان دو امر تلقی گردیده، نبایستی مسئولیتی برای مدیران در پی داشته باشد. حال آن که، دعوت از مجامع برای رسیدگی به صورت‌های مالی با ادامه نظام‌مند حیات شرکت و نیز جلوگیری از اعمال ضمانت اجرای مختلف قانونی و از جمله قانون مالیات‌های مستقیم پیوندی تنگاتنگ دارد. پرسش دیگری که در بحث اختیارات مدیران نیازمند پاسخ‌گویی به نظر می‌رسد، آن است که آیا اصطلاح «اختیار» آن‌گونه که از معنای واژه بر می‌آید، در همه حال حق انتخاب میان انجام دادن یا انجام ندادن برای مدیر را فراهم می‌آورد؟ به گونه‌ای که تصمیم مدیر به عدم اعمال اختیار

۲۱. اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت- شرکت‌های تجاری، جلد ۲، تهران، سمت، ۱۳۷۷، ص ۱۵۰.

هیچ‌گونه مسئولیتی را متوجه وی نسازد؟ مثلاً اگر در موقع مقتضی، دعوت از مجامع عمومی عادی به طور فوق‌العاده ضرورت داشته باشد و مدیران از دعوت مجمع مزبور خودداری و در نتیجه به شرکت خسارت وارد گردد، مدیران مسئولیت نخواهند داشت؟^{۲۲}

به نظر می‌رسد چنین تفسیری از معنای اختیار با کارکرد نهاد اداره شرکت تجاری به‌ویژه شرکت سهامی و مصالح آن ناسازگار باشد؛ چرا که حتی در مواردی که مدیر حق چنین انتخابی را دارا باشد، اعمال حق مزبور باید با رعایت مصلحت شرکت صورت پذیرد. در مثال ماده ۹۲ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷، چنانچه در ابتدای سال مالی شرکت و اندکی پس از انتخاب بازرس قانونی، بازرسان اصلی و علی‌البدل به دلیل فوت یا سلب صلاحیت یا علت قانونی دیگر از حوزه نظارت شرکت خارج و اجرای تکالیف آمره مرتبط با این رکن از جمله تهیه گزارش‌های دوره‌ای و اظهارنظر در مورد معاملات مدیران با شرکت متوقف گردد، دیگر به سختی می‌توان بر این تفسیر بود که اختیار مدیران به دعوت از مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده جهت تعیین بازرس قانونی با عدم دعوت دارای اثر قانونی یکسان می‌باشد.

این برداشت در دیگر نظام‌های حقوقی تنها در صورتی که اقدامات و تصمیمات مدیران با معیارهای متعارف مدیریت تجاری مطابقت نماید، حتی موجبات معافیت مدیران از مسئولیت را فراهم می‌آورد. در حقوق امریکا بر اساس قاعده داوری و قضاوت تجاری مدیر^{۲۳} در صورتی که مدیران شرکت بر اساس درک متعارف مدیریتی تصمیمی اتخاذ

۲۲. اختیار مورد بحث برگرفته از ماده ۹۲ می‌باشد که مطابق آن:

«هیأت مدیره و هم‌چنین بازرس یا بازرسان شرکت می‌توانند در مواقع مقتضی مجمع عمومی عادی را به طور فوق‌العاده دعوت نمایند. در این صورت دستور جلسه مجمع باید در آگهی دعوت قید شود».

23. The Business Judgment Rule.

نمایند که بعداً موجب خسارت برای شرکت گردد، چنین مدیرانی نایستی مسئول شناخته شوند. قاعده مشابهی در ماده ۷۲۷ قانون شرکت‌های انگلیس مقرر گردیده است.^{۲۴}

۳- جایگاه مدیران

از اصطلاح جایگاه مدیران، دو برداشت متفاوت به ذهن متبادر می‌گردد. نخستین برداشت از عبارت مزبور، جای قرار گرفتن رکن اداره در ساختار شرکت تجاری و نسبت آن با دیگر ارکان می‌باشد. در حالی که معنای حقیقی این اصطلاح ناظر به قالب حقوقی‌ای است که در آن نقش و اختیارات و وظایف مدیران تعریف می‌گردد:

۳-۱ - جایگاه مدیران در ساختار شرکت

شرکت‌های تجاری به عنوان شخصیت حقوقی و منعکس کننده اراده واحد، به منظور ابراز خواست خود، به اجزای چندی با کارکردهای گوناگون نیازمنداند. مناسبات هریک از این اجزا با یکدیگر و در رابطه داخلی شرکت منعکس کننده چنین جایگاهی می‌باشد. در یک شرکت تجاری، ساختار کامل شامل سه رکن مجامع-شرکا، مدیران و بازرسان می‌باشد. مجامع-شرکا منعکس کننده خواست شخص حقوقی می‌باشد، که اصطلاحاً مالکین شرکت هم به شمار می‌روند و در نتیجه تصمیمات کلان و حیاتی درباره شرکت در صلاحیت انحصاری این رکن قرار دارد و به همین جهت دیگر ارکان زیر مجموعه رکن نخست محسوب می‌گردند.

24. Pasban, Mohammad R., Campbell C., C. Birds C., "Section 727 and the Business Judgment Rule: A Comparative Analysis of Company Directors' Duties and Liabilities in English and US law", 6(20) *Journal of Transnational Law and Policy*, 1997, p. 201

۲۵. به نظر می‌رسد با توجه به نقش واقعی هیأت مدیره به‌ویژه در شرکت‌های سرمایه و نیز تحولات حقوقی دیگر کشورها، بایستی ارکان شرکت را به چهار رکن دسته‌بندی نمود. بر این اساس رکن



انتخاب و برکناری مدیران و بازرسان از حقوق و صلاحیت‌های خاص رکن سیاست‌گذاری به حساب می‌آید و حق‌الزحمه آن‌ها نیز از سوی مرجع یاد شده مقرر می‌گردد. مدیران در این میان، نقشی دوگانه دارند و در مورد شرکت‌های سهامی این نقش دوگانه در تعارض با هدف قانونگذار به نظر می‌رسد. کارکرد دوگانه رکن اداری از یک سو به عنوان نهاد اجراکننده مصوبات مجامع و از سوی دیگر در نقش مرجع تصمیم‌گیری در چارچوب قانون و اساسنامه رخ می‌نماید. بدین ترتیب که مدیران اجراکننده مقررات قانونی مختلف ناظر به اختیارات و تکالیف خود و نیز مفاد اساسنامه و تصمیمات رکن سیاست‌گذاری می‌باشند و شاید به همین اعتبار با رکن اداری قوه مجریه در حاکمیت سیاسی مقایسه می‌گردند. این در حالیست که مدیران مجری صرف مصوبات شرکا- مجامع نمی‌باشند، بلکه خود در روند تصمیم‌سازی ایفای نقش می‌نمایند. این نقش در مواردی آن‌چنان پررنگ می‌نماید که در برابر رکن سیاست‌گذاری، موقعیتی مستقل و جدا در پیش روی به نمایش می‌گذارد. تحلیل ماده ۱۱۸ لایحه اصلاح قانون تجارت ۱۳۴۷ به‌خوبی چنین موقعیتی مجزا را برای هیأت مدیره شرکت سهامی به تصویر می‌کشد. افزون بر تحلیل نقش دوگانه مدیران به شرح بالا، حداقل در ارتباط با شرکت‌های سهامی رابطه مدیران با مجامع از یک سو و بازرسان از سوی دیگر با برخی اهداف قانونگذار ناسازگار می‌نماید. این ناسازگاری به‌ویژه با حکم آمره مذکور در ماده ۱۰۷ قانون یاد شده که بر اساس آن مدیران باید سهامدار شرکت باشند آشکارتر می‌گردد. چرا که مدیران الزاماً در یک جایگاه بایستی در نقش سهامدار در مجمع عمومی ضمن انتخاب بازرسان قانونی

سیاست‌گذاری منحصر به مجامع عمومی، رکن تصمیم‌گیری یا راهبری متشکل از هر دو نهاد مجامع عمومی و هیأت مدیره و رکن اجرایی منحصر به هیأت مدیره و بالاخره رکن نظارتی شامل بازرسان می‌باشد.

شرکت، حق الزحمه ایشان را تعیین و هر زمان که بخواهند آنان را از سمت خود برکنار نمایند و در نقشی دیگر خود از سوی همین بازرسان تحت نظارت قرار داشته و عملکردشان مداوماً مورد ارزیابی و بازخواست قرار گیرد.^{۲۶} شاید به همین دلیل است که برخی حقوقدانان به امکان برکناری بازرسان قانونی از سوی یکی دیگر از ارکان شرکت ایراد نموده‌اند.^{۲۷}

۲-۳- جایگاه حقوقی و نقش مدیران

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، جایگاه حقوقی مدیران، آن قالب و رابطه حقوقی است که معرف حدود اختیارات و وظایف ایشان می‌باشد. این چنین قالب حقوقی می‌تواند اشکال متفاوتی از قبیل نمایندگی، وکالت، و یا دیگر قالب‌های به رسمیت شناخته شده حقوقی را به خود گیرد. با توجه به نگاه متفاوت مقنن به شرکت‌های تجاری و از جمله احکام ناظر به شیوه اداره این‌گونه اشخاص حقوقی، ناگزیر بایستی تعریف ویژه‌ای برای اداره هر یک از این شرکت‌ها به دست داد. پیش از ورود به بحث، شایان یادآوری است که بخشی از این نگاه متفاوت قانونگذار به دوره‌های زمانی وضع مقررات مربوط به شرکت‌های تجاری یعنی سال‌های ۱۳۱۱ و ۱۳۴۷ باز می‌گردد. لکن، بخش دیگری از این امر به تفاوت در نوع کارکرد شرکت‌ها مربوط می‌باشد.

۲۶. برای مطالعه بیشتر ببینید: پاسبان، محمدرضا، «بازبینی نظام بازرسی در شرکت‌های تجاری ایران: بررسی تطبیقی با حقوق انگلیس»، مجله پژوهش حقوق - سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۱۵، سال ۱۳۸۴.

۲۷. عرفانی، محمود، حقوق تجارت، جلد ۲ تهران، مؤسسه نشر جهاد دانشگاهی ۱۳۷۴ ص. ۱۸۷.

۱-۲-۳- تحول قانونگذاری و جایگاه حقوقی مدیران در شرکت‌های

سرمایه

همان‌گونه که گفته شد، درحالی‌که قالب حقوقی رابطه مدیران با شرکت‌های اشخاص همان رابطه وکیل و موکل می‌باشد، در مورد شرکت‌های سرمایه (مسئولیت محدود و سهامی) قانونگذار دیدگاهی متفاوت با شرکت‌های اشخاص را در پیش گرفته است.

این درحالیست که مقنن در رابطه شرکت‌های سرمایه نیز، از قاعده یکسانی پیروی نمی‌نماید که در زیر به بررسی هر یک می‌پردازیم:

الف) شرکت‌های سهامی

مطالعه تحول قانونگذاری در رابطه با شرکت‌های سهامی و به‌ویژه قواعد ناظر به مدیران، نشان از اصلاح قانون تجارت (در سال ۱۳۴۷) مبتنی بر تجربه عملی‌تر جامعه حقوقی و نیز نیازهای جامعه تجاری تا اقتباس صرف از مقررات قانون فرانسه می‌باشد. این دگرگونی در ارتباط با حدود اختیارات مدیران سمت و سویی معکوس با قانون تجارت ۱۳۱۱ یافته است؛ چرا که تعریف ماده ۵۱ قانون تجارت ۱۳۱۱ از رابطه شرکت با مدیران در قالب عقد وکالت نه تنها در سال ۱۳۴۷ با ماده ۱۱۸ نسخ، بلکه رابطه‌ای کاملاً متعارض با ماهیت وکالت وضع گردید که مطابق آن نه تنها قواعد وکالت کنار گذاشته شد، بلکه محدود ساختن اختیارات مدیران در قبال اشخاص ثالث بی‌اعتبار شناخته شد. به موجب ماده ۵۱ بالا:

«مسئولیت مدیر شرکت در مقابل شرکا همان مسئولیتی است که وکیل در مقابل موکل دارد».

مقررات این ماده از چند جهت در بردارنده ابهامات و ایراداتی به شرح زیر بوده که با توجه به اعتبار آن نسبت به شرکت‌های اشخاص، تأمل در ابهامات مزبور دارای اهمیت می‌باشد:

نخستین ایراد، قرار دادن شرکا به عنوان یکی از طرف‌های رابطه وکیل و موکلی است.

ممکن است با نگاه به ظاهر ماده و بدون توجه به ماهیت رابطه مدیران با شرکت و شرکا و این حقیقت که مدیران نماینده حقوق و منافع شرکت به عنوان شخصیت حقوقی واحد و نه تک تک شرکا و یا گروهی از شرکا به شمار می‌روند، مسئولیت مدیران در برابر شرکا و نه شخص حقوقی مد نظر باشد. در این میان یکی از نویسندگان حقوقی به درستی و با ملاحظه شخصیت حقوقی شرکت تجاری و لزوم توصیف رابطه‌ای خاص از مدیران و شرکت که متفاوت از مناسبات سنتی و عقد وکالت باشد، بدین گونه بر شیوه نگارش ماده ۵۱ مورد بحث ایراد نموده است:

«... مدیران را اکثریت اعضا انتخاب می‌کنند و آنان نماینده اقلیت نیستند. به فوت و حجر یکی از شریکان مدیر معزول نمی‌شود. هیچ شریکی حق عزل مدیر را ندارد و مدیر اختیاری پیدا می‌کند که در صلاحیت هیچ یک از اعضا نیست».^{۲۸}

همان گونه که در اظهارنظر بالا به بخشی از ایرادات ناظر به توصیف مناسبات مدیر با شرکت در قالب عقد وکالت اشاره شده، با مرگ یا حجر هر یک از موکلین (شرکا) رابطه وکالت به خودی خود منفسخ و امور شرکت تا تعیین قائم مقام شریک متوفی یا محجور و انتخاب مدیر جدید بلا تکلیف خواهد ماند.

یکی دیگر از حقوقدانان ضمن نقد مفاد ماده ۵۱ مورد بحث، با اشاره به منبع مقرر مزبور از قانون شرکت‌های سهامی ۱۸۶۷ فرانسه، تعریف رابطه مدیران با شرکا در قالب

۲۸. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلد ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ص. ۵۷.

عقد وکالت را با شخصیت حقوقی شرکت ناسازگار می‌داند. بر پایه دیدگاه اخیر، شرکا و مدیران دو رکن جدای از هم به شمار آمده که مجاز به دخالت در وظایف و اختیارات یکدیگر نمی‌باشند.^{۲۹}

آنچه از دیدگاه‌های مختلف نویسندگان حقوق تجارت و از جمله موارد بالا بر می‌آید، این که تقریباً همگی نویسندگان با قرارداد شرکا به عنوان یک طرف رابطه حقوقی با مدیران هم‌سازی نشان نمی‌دهند، بلکه بر وجود سازمانی مستقل یعنی شخص حقوقی در برابر مدیران توافق دارند؛ زیرا که شرکت به عنوان یک هویت واحد و شخصیت حقوقی مستقل از شرکا، در برابر مدیران مطرح می‌باشد و اگر چه اراده جمعی شرکا منعکس کننده اراده واحد شخصیت حقوقی است، لکن تمایز آشکاری میان این دو، شرکت و شرکا، وجود دارد؛ چرا که در غیر این صورت، و در صورت تعارض منافع میان شرکای اکثریت و اقلیت، تعهد مدیران به حفظ حقوق شرکا به زیان اقلیت توجیه پذیر می‌نماید، در حالی که مدیران نماینده حقوق جمعی شرکا بوده و موظف به رعایت حقوق همه گروه‌های ذینفع به دور از تبعیض می‌باشند. در مقررات قانونی نیز اشاراتی به وظیفه یاد شده یعنی ملاحظه حقوق همه شرکا به نحو برابر و عادلانه به چشم می‌خورد. از جمله چنین اشاراتی می‌توان به قسمت اخیر ماده ۱۸۹ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ اشاره داشت که مطابق آن «... مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت می‌تواند به پیشنهاد هیأت مدیره در مورد کاهش سرمایه شرکت به طور اختیاری اتخاذ تصمیم کند مشروط بر آن که بر اثر کاهش سرمایه به تساوی حقوق صاحبان سهام لطمه‌ای وارد نشود...».

۲۹. ستوده تهرانی، حسن، حقوق تجارت، جلد ۲، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۶۶.

در نتیجه بایستی شرکا را به معنای شرکت و شخص حقوقی و نه اکثریت شرکا و یا طبقه خاصی از ایشان تعبیر نمود. ایراد یاد شده یعنی ذکر شرکا به جای شرکت، به بخش پایانی ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ نیز وارد است.

دومین ایراد وارده بر ماده ۵۱ مرقوم، به توصیف حقوقی رابطه مدیران با شرکت (یا به گفته قانونگذار، شرکا) باز می‌گردد که همان نسبت وکیل در برابر موکل می‌باشد. با این تعریف اداره شرکت‌های تجاری و به‌ویژه شرکت با مسئولیت محدود و الزامات مرتبط با اجرای اداره شخص حقوقی و معاملات با اشخاص ثالث در چارچوب عقد وکالت با مشکلات جدی روبه‌رو می‌گردد. به دیگر سخن، با پذیرش سمت مدیران در قالب عقد وکالت، عملاً اداره شرکت تجاری و به‌خصوص شرکت‌های سرمایه با محدودیت‌های جدی مواجه و برای هر امری اساسنامه یا مصوبات شرکا بایستی متضمن حکم و تعیین تکلیف باشد، زیرا در این نوع رابطه حقوقی بدون تصریح در وکالت‌نامه، وکیل فاقد اختیار تلقی می‌شود. به علاوه، وکالت عقدی است مدنی که آثار و ماهیت آن را بایستی در مقررات قانون مدنی و احکام فقهی ناظر بر چنین رابطه‌ای جستجو نمود.

با ملاحظه تغییر نگرش قانونگذار نسبت به اداره شرکت سهامی و شناسایی جایگاه این جزء از شرکت به عنوان رکنی با اختیارات مقرر در قانون، مفهوم اداره و نقش مدیران در ارتباط با اشخاص ثالث از قالب‌های سنتی از جمله وکالت به تعریفی نو که با هیچ یک از اشکال حقوقی شناخته شده در نظام حقوقی ایران قابل تطبیق نمی‌باشد، تحول یافت. به دیگر سخن، وضعیت حقوقی جدید مدیران نه تنها هیچ‌گونه شباهتی با احکام وکالت مندرج در ماده ۵۱ منسوخ نداشته، بلکه دقیقاً با مقررات عقد وکالت در تعارض قرار گرفته است.

۳۰. ایراد مورد بحث در ماده ۵۹۶ پیش‌نویس اصلاح قانون تجارت ۱۳۸۴ برطرف شده و واژه شرکا جای خود را به شرکت داده است.

ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ را که با مسامحه می‌توان جایگزینی برای ماده ۵۱ قانون تجارت به شمار آورد، مقرر می‌دارد:

«جز درباره موضوعاتی که به موجب مقررات این قانون اخذ تصمیم و اقدام درباره آنها در صلاحیت خاص مجامع عمومی است مدیران شرکت دارای کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت می‌باشند مشروط بر آن که تصمیمات و اقدامات آنها در حدود موضوع شرکت باشد. محدود کردن اختیارات مدیران در اساسنامه یا به موجب تصمیمات مجامع عمومی فقط از لحاظ روابط بین مدیران و صاحبان سهام معتبر بوده و در مقابل اشخاص ثالث باطل و کأن لم یکن است».

ماده بالا به دو بخش قابل تجزیه می‌باشد که جداگانه به بررسی گذاشته می‌شوند. بخش نخست، دربردارنده قاعده‌ای است که محور و هدف از وضع مقرر را شکل می‌دهد، و در مقام تجویز کلیه اعمال مدیران در برابر اشخاص ثالث و وضع اختیارات نامحدود برای آنها در این رابطه است. عبارت «مدیران شرکت دارای کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت می‌باشند...» بیان اراده قاطع و روشن قانونگذار در تضمین اعتبار اعمال حقوقی شرکت سهامی به سود بستانکاران و پشتیبانی از حقوق اشخاص ثالث در برابر آثار زیان‌بار ناشی از مناسبات داخلی شرکت با مدیران و نیز در برابر نقض مقررات اساسنامه و مصوبات مجامع عمومی و قراردادهای کار مدیران با شرکت می‌باشد. در نتیجه، هدف از وضع ماده یادشده، و مایه اصلی آن را باید حمایت از منافع و حقوق اشخاص ثالث به شمار آورد.

ارتباط این قسمت از ماده با موضوع اهلیت شرکت تجاری از جهات مختلف قابل بررسی است: ممکن است برخی از حقوقدانان مفهوم این قاعده را همان معنای اهلیت عام شرکت تجاری به شمار آورند و در نتیجه دچار این سوءبرداشت گردند که اختیارات خاص مجامع عمومی و موضوع شرکت محدودیت‌های اهلیت مطلق شخصیت حقوقی

محسوب می‌شوند. چنین نتیجه‌گیری بدان معناست که اعمال خارج از موضوع شرکت که از سوی مدیران انجام یافته حتی با تنفیذ مجمع عمومی نیز اعتبار نخواهند یافت، نتیجه‌ای که خود با حکم ماده ۵۸۸ ناظر به شناسایی اهلیت کامل و عام شرکت تجاری متعارض به نظر می‌رسد؛ چرا که حکم اصلی مذکور در ماده ۱۱۸ صرفاً در مقام تبیین اختیارات مدیران شرکت که متضمن شناسایی حوزه‌ای گسترده و عام است، می‌باشد.

از نگاه یکی از حقوقدانان جایگاه مدیران شرکت‌های سهامی، نمایندگی قانونی در برابر نمایندگی قراردادی است. بدین معنا که مدیر «به نیابت از طرف شرکت و به نام و به حساب آن می‌تواند اعمال حقوقی و اموری را که برای اداره شرکت لازم است ... انجام دهد».^{۳۱}

درمقابل، نظریه «رکنیت» مدیران قرار دارد که خود با برداشت‌های گوناگون مورد پذیرش قرار گرفته است. از دید یکی از حقوقدانان رکن بودن مدیران به معنای استقلال مدیریت از دیگر ارکان و عدم امکان دخالت سایر ارکان در وظایف ایشان به‌شمار می‌رود.^{۳۲} براساس این نظریه، مدیران شرکت سهامی همانند عضوی مستقل و هویتی با اراده واحد به‌شمار می‌آیند، گویی که رکن اداره موجودیتی همانند خود شرکت می‌باشد. در حالی که به نظر می‌رسد، نظریه «رکنیت» مدیران شرکت‌های سهامی ضمن آن که در مقایسه با دیگر نظریات از جمله وکالت، قراردادی بودن جایگاه مدیران و یا نمایندگی، با خواست مقنن در ماده ۱۱۸ سازگاری بیشتری دارد، بایستی با رویکرد قانونگذار و به دور از افراط تحلیل و تطبیق گردد.

۳۱. حسنی، حسن، حقوق تجارت، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۰، ص. ۱۲۰.

۳۲. تفرشی، محمد عیسی، مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری، جلد ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸، صص. ۹۱-۹۳.

پذیرش مدیران به عنوان رکنی از ارکان شرکت، نایستی آن‌چنان افراطی باشد که به مفهوم یکی دانستن رکن اداره با خود شخص حقوقی به‌شمار رود، بلکه رکن اداره همانند دیگر ارکان شرکت مقید به توصیف قانونگذار از هر یک از آن ارکان هستند. بنابراین، همان‌گونه که رکن نظارت (بازرسان) برابر با شخص حقوقی نمی‌باشد، نمی‌توان رکن اداره را دقیقاً معادل شرکت و همه اعمال مدیران را عیناً برآمده از خواست واقعی آن شخص دانست. با این توصیف، رکنیت مدیران شرکت‌های سهامی به معنای آن است که جایگاه ایشان و تعریف اختیاراتشان به وسیله مقررات آمره قانونی پیش‌بینی گردیده، به‌نحوی که هر گونه توافقی میان مجامع و مدیران و یا بندی در اساسنامه که بر مقررات آمره مزبور محدودیت یا خدشه‌ای به شمار آید، در برابر اشخاص ثالث هیچ‌گونه ارزشی ندارد.

برآیند این تحلیل عبارت از آن است که اگر چه مدیران منتخب مجمع عمومی بوده و حق‌الزحمه و مدت مأموریت آن‌ها از سوی مرجع یاد شده تعیین می‌گردد، لکن در انجام مأموریت خود و اقداماتی که در اداره عام و یا امور روزانه شرکت به انجام می‌رسانند، دارای دست باز بوده و مقررات اساسنامه یا مصوبات مجامع عمومی که ناقض اختیارات عام و نسبتاً نامحدود ایشان باشد، در رابطه با اشخاص ثالث ارزش قانونی ندارد. در نتیجه و بر پایه نظریه رکن بودن مدیران شرکت سهامی، مدیران در عین حال که جزیی از اجزای لازم در ساختار این دسته از شرکت‌ها به حساب می‌آیند، از جهت اختیارات و ارزش حقوقی اعمال چنین اختیاراتی از استقلال کامل برخوردار بوده و در برابر اشخاص خارج از شرکت نماینده اراده بی‌چون و چرای شخص حقوقی محسوب می‌گردند، البته مشروط بر آن که اعمال و تصمیماتشان در حدود موضوع شرکت بوده و دخالت در صلاحیت‌های خاص مجامع نیز به شمار نیاید.

با این حال یکی از نویسندگان حقوقی هم‌چنان معتقد است که راه‌کار قانونگذار ایرانی در ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ «... بیشتر با قواعد وکالت مطابقت دارد».^{۳۳}

با تجزیه و تحلیل بخش اصلی ماده ۱۱۸، یعنی قاعده عام اختیارات مدیران، اکنون به بخش دوم ماده مزبور که استثنائات دوگانه وارد بر قاعده می‌باشد، می‌پردازیم:

صدر ماده ۱۱۸ اولین استثنا بر قاعده را که عبارت از صلاحیت‌های خاص مجامع است پیش‌بینی نموده، بدون آن که راجع به امکان یا عدم امکان تجویز ورود مدیران به حوزه چنین اختیاراتی از سوی خود مجمع عمومی سخنی به میان آورده باشد. در صورت تفویض بخشی از اختیارات مجمع عمومی به مدیران، آیا چنین تفویض اختیاری در برابر ثالث معتبر است؟ برای مثال اگر تصویب صورت‌های مالی یا تصویب تقسیم سود از سوی مجمع عمومی عادی و یا تصمیم به انتشار اوراق مشارکت توسط مجمع عمومی فوق‌العاده به مدیران واگذار شود، آیا اقدامات مدیران بر این اساس ارزش قانونی دارد؟ پاسخ به این پرسش شاید بر دو مبنا منفی باشد. نخست آن که، قانونگذار صلاحیت‌های مجامع عمومی را احصاء و شواهدی را از جمله در ماده ۸۳ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ به انحصاری بودن این اختیارات برای مجامع عمومی به دست داده است.

به‌علاوه، صلاحیت‌های مجامع عمومی ماهیتاً اختیارات ذاتی آن‌ها به‌شمار رفته و پذیرش امکان تفویض آن‌ها به مدیران به معنای برهم زدن مرزبندی میان ارکان شرکت و قرار دادن رکن اداره‌کننده به جای مرجع سیاست‌گذاری خواهد بود. دوم از نقطه نظر شکلی، تصمیمات مجامع در جایی که در برگیرنده موارد مندرج در ماده ۱۰۶ لایحه

۳۳. اسکینی، همان، ص. ۱۵۴.

اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ از جمله انتخاب مدیران، تصویب صورت‌های مالی و تغییر سرمایه باشد، می‌بایست در مرجع ثبت شرکت‌ها به ثبت رسیده و آگهی شود. امکان آن که مرجع رسمی یاد شده مصوبات هیأت مدیره را در خصوص امور مربوط به مجامع عمومی به عنوان مصوبه مجمع پذیرفته و به ثبت برساند، متصور نمی‌باشد.

پرسشی که در این جا باید بدان پاسخ داده شود آن است که آیا اهلیت شرکت تجاری ارتباطی با اختیارات و صلاحیت‌های مدیران دارد یا آن که اداره شرکت حوزه‌ای متفاوت از اهلیت شخص حقوقی یاد شده می‌باشد؟ از یک منظر، حدود اختیارات مدیران و استثنائات وارد بر آن‌ها و به‌ویژه موضوع شرکت، محدودیتی بر اهلیت عام شرکت تجاری به شمار می‌آید. بر این اساس اصل تخصص یا اختصاصیت اصلی مستقل نبوده بلکه بر گرفته از تعریف قانونگذار از چارچوب صلاحیت مدیران به‌نحو منعکس در ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ می‌باشد. چنین ارتباطی میان اختیارات مدیران و اهلیت شرکت به علت نقش کلیدی مدیران در اداره شرکت به عنوان تنها مرجع اجرا کننده خواست و مجری منویات شرکت می‌باشد. از نگاه دیگر، اختیارات مدیران هیچ نسبتی با موضوع اهلیت شرکت تجاری نداشته و استثنائات وارد بر صلاحیت‌های مدیران صرفاً در مقام تبیین و تحدید اختیارات ایشان و نه اهلیت شرکت وضع شده است. مطابق این نظر، مدیران انعکاس دهنده اراده شرکت در راستای اداره آن بوده و به دلیل عدم امکان ترسیم مرز شفاف میان مفهوم اداره و تصمیم‌گیری و جلوگیری از تفسیرهای زیان‌بار در تحلیل حدود اختیارات مدیران، قانونگذار دو استثنا صلاحیت‌های خاص مجامع و موضوع شرکت را بر صلاحیت‌های عام مدیران مقرر داشته است، بدون آن که استثنائات مزبور مانع از اعمال اهلیت مطلق و آثار حقوقی ناشی از آن از سوی شرکت باشد. در این وضعیت، شرکت با تصمیم مجمع عمومی می‌تواند با اجازه یا تنفیذ اعمال خارج از موضوع شرکت، از اهلیت کامل خود بهره‌برد. مفاد ماده ۵۸۸ قانون تجارت که تنها امور انسانی را خارج از اهمیت عام شرکت به شمار آورده، مؤید این نظر می‌باشد. به نظر می‌رسد دیدگاه اخیر با

آثار شخصیت حقوقی از جمله اهلیت شرکت تجاری و اراده صریح مقنن که در ماده ۵۸۸ مرقوم انعکاس یافته، سازگاری داشته و در نتیجه اعتقاد به بطلان اعمال خارج از حدود موضوع شرکت سهامی مردود می‌باشد.

الف) مدیر عامل و نقش آن در شرکت‌های سهامی

علت اختصاص بحث مدیرعامل به شرکت سهامی آن است که مقنن تنها در مورد چنین شرکتی وجود مدیرعامل را پیش‌بینی و الزامی شمرده است. در حالی که سکوت مقنن در پیش‌بینی نهاد مدیرعاملی برای شرکت‌های غیرسهامی، با وجود امکان پیش‌بینی یک مدیر در چنین شرکت‌هایی قابل درک به نظر می‌رسد، در شرکت‌های اخیر مدیر نقش مدیرعامل را نیز ایفا می‌نماید. حال با فرض آن که در شرکت‌های غیرسهامی تعداد مدیران بیش از یکی باشد، ایشان می‌توانند از میان خود یا خارج فردی را به عنوان مدیرعامل برگزینند و در این صورت همانند شرکت سهامی، مدیرعامل تنها در حدود اختیارات تفویضی نماینده شرکت خواهد بود. در نتیجه و بی‌نیاز از مطالعه جداگانه احکام ناظر به چارچوب اختیارات مدیرعامل در شرکت‌های مختلف، تنها به بررسی این نهاد در شرکت سهامی پرداخته می‌شود.

همان‌گونه که پیش‌تر یادآوری شد، از دید قانونگذار مفهوم مدیر در شرکت سهامی تنها شامل اعضای هیأت مدیره بوده و مدیرعامل را جز در صورتی که عضو هیأت مدیره باشد، دربرنمی‌گیرد.^{۳۴} با این حال به جهت اهمیت کارکرد و میزان اثرگذاری مدیرعامل در روند اداره و فعالیت شرکت، تحلیل نقش و اختیارات وی سودمند و در عین حال ضروری به نظر می‌رسد.

۳۴. رای نظر مخالف ببینید: عرفانی، همان، ص. ۱۶۴.

عنوان مدیرعامل تنها در مورد شرکت سهامی و در مواد ۱۲۴ تا ۱۲۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ و نیز برخی مقررات دیگر ناظر به مسئولیت‌های مدنی - کیفری و همچنین در مبحث ناظر معاملات مدیران به کار رفته است. این در حالی است که در رابطه با دیگر شرکت‌های تجاری، چنین عنوانی در قانون تجارت پیش‌بینی نگردیده و باید حدود و وظایف و اختیارات مدیرعامل در شرکت‌های غیرسهامی را تابع اساسنامه و اختیاراتی دانست که از سوی مدیران به چنین شخصی تفویض گردیده است.

با این توضیح، به مطالعه جایگاه و نقش مدیرعامل در شرکت سهامی به دلیل وجود مقررات روشن قانونی و نیز امکان اعمال احکام آن بر شرکت غیرسهامی، بسنده می‌شود. ماده ۱۲۴ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷، نخستین مقررۀ موضوعه ناظر به مرجع مزبور، چنین مقرر می‌دارد:

«هیأت مدیره باید حداقل یک نفر شخص حقیقی را به مدیریت عامل شرکت برگزیند و حدود اختیارات و مدت تصدی و حق الزحمه او را تعیین کند. در صورتی که مدیرعامل عضو هیأت مدیره باشد دوره مدیریت عامل او از مدت عضویت او در هیأت مدیره بیشتر نخواهد بود. مدیر عامل شرکت نمی‌تواند در عین حال رئیس هیأت مدیره همان شرکت باشد مگر با تصویب سه چهارم آرای حاضر در مجمع عمومی.

تبصره: هیأت مدیره در هر موقع می‌تواند مدیرعامل را عزل نماید».

صرف‌نظر از بخش‌های دیگر این ماده،^{۳۵} «تعیین حدود اختیار» مدیرعامل که موضوع بحث حاضر است، در پیوند با مقررات بعدی قانون مزبور قرار دارد. ماده ۱۲۵ همان قانون شیوه اعطای اختیار به مدیرعامل را با زبان روشن‌تری بدین شرح بیان می‌دارد:

۳۵. برای توضیح بیشتر ببینید: پاسبان، محمدرضا، حقوق شرکت‌های تجاری، تهران، سمت، ۱۳۸۷، صص. ۲۰۱-۲۰۲.

« مدیرعامل شرکت در حدود اختیاراتی که توسط هیأت مدیره به او تفویض شده است نماینده شرکت محسوب و از طرف شرکت حق امضا دارد».

با جمع دو ماده ۱۲۴ و ۱۲۵ مشخص می‌شود که مدیرعامل به درستی، مدیر به معنای واقعی محسوب نمی‌گردد؛ چرا که بر خلاف اعضای هیأت مدیره که منتخب مجمع عمومی بوده و حق الزحمه و مدت تصدی ایشان توسط مرجع مزبور تعیین می‌گردد، مدیرعامل هیچ پیوندی با مجمع عمومی نداشته و صرفاً کارگزار مدیران و به نحو غیرمستقیم نماینده شرکت به شمار می‌رود. از منطوق و مفهوم ماده ۱۲۵ به روشنی بر می‌آید که مدیرعامل از حیث حدود اختیارات در جایگاهی همانند وکیل قرار دارد، چرا که مادامی که برای مدیرعامل منتخب از سوی مدیران صریحاً اختیاری تعریف و تفویض نگردیده باشد، اقدامات و تصمیمات وی را نمی‌توان به شرکت منسوب داشت. ممکن است استدلال شود که اعمال و اقدامات مدیرعامل در برابر اشخاص ثالث مشمول اصل ظاهر بوده و تصدی سمت مدیریت عامل از سوی شخصی ظهور در نمایندگی و اختیار وی به اتخاذ تصمیم و انجام اقدامات از سوی شرکت دارد. بنابراین، اشخاص ثالث وظیفه احراز چنین اختیاری و آگاهی به مناسبات مدیرعامل و شرکت را که تکلیفی شاق می‌باشد، بر دوش ندارند. به نظر می‌رسد پای‌بندی به اصل ظاهر اگرچه در نگاه نخست به جهت توجه به حقوق اشخاص ثالث و دغدغه امکان تضییع این حقوق به دلیل استناد به فقدان یا محدودیت اختیارات مدیرعامل، اغوا کننده به نظر می‌رسد، با این حال چنین دیدگاهی علاوه بر آن که با منطق حقوقی ناسازگار می‌باشد، با اراده روشن قانونگذار به شرح مقررات گفته شده در بالا و به ویژه مفاد ماده ۱۲۵ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ در تعارض قرار دارد. افزون بر مقررات ماده مزبور، حکم مندرج در ماده ۱۲۸ لایحه قانونی یاد شده مؤید بی‌اعتباری حاکمیت اصل ظاهر و محدودیت اختیارات مدیرعامل به موارد تفویضی از سوی مدیران در برابر ثالث می‌باشد. مطابق مقررات این ماده، فلسفه ثبت و

آگهی حدود اختیارات مدیرعامل، موجب اعتبار یافتن اختیارات مقرر پس از ثبت و بی‌اعتباری چنین اختیاری تا پیش از آگهی به شرح مذکور می‌باشد. جمع میان دو ماده ۱۲۵ و ۱۲۸ به‌خوبی نشان‌گر خواست مقنن به قابلیت استناد به اقدامات مدیرعامل علیه شرکت از سوی طرف‌های معامله صرفاً در چارچوب اختیارات اعطایی به وی توسط هیأت مدیره می‌باشد.

بنابراین و بر خلاف برآیند نظریه ظاهر، اصل بر بی‌اعتباری تصمیمات و اقدامات مدیرعامل به زیان اشخاص ثالث و به سود شرکت می‌باشد، مگر آن که تصمیم متخذه یا اقدام انجام یافته در محدوده اختیارات تفویضی بوده و یا بعداً از سوی هیأت مدیره تفویض گردد.

از سوی دیگر، یکی از حقوق‌دانان مدیرعامل را نماینده واقعی شرکت به شمار آورده و اعضای هیأت مدیره را فاقد وصف نمایندگی شرکت در برابر اشخاص ثالث دانسته است. بر پایه این دیدگاه، مدیران تنها از طریق مدیرعامل در روابط خارج از شرکت اعمال مدیریت می‌نمایند و خود اجازه تصدی چنین نقشی را مستقیماً ندارند.

چنین برداشتی نه تنها با مقررات قانونی و به‌ویژه با مواد ۱۱۸، ۱۲۴ و ۱۲۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷، بلکه با تحلیل نقش و جایگاه مدیرعامل و رابطه وی با مدیران ناسازگاری دارد؛ چرا که با فرض تفویض بخش کوچکی از اختیارات مدیران به مدیرعامل، و یا تعیین سقف مبلغ معین برای صلاحیت معاملات وی، چون (بر پایه این دیدگاه) مدیران خود مجاز به انجام چنین اعمالی در مقابل اشخاص ثالث نیستند، عملاً فعالیت شرکت تعطیل و یا با محدودیت بسیار مواجه خواهد گردید، مگر آن که مدیران لاجرم همه اختیارات خود را یک جا به مدیرعامل اعطا نمایند. با پذیرش دیدگاه بالا،

۳۶. اسکینی، همان، ص. ۱۵۳-۱۵۲.

معلوم نیست چه ضرورتی به پیش‌بینی تأکید‌آمیز مقررات مواد ۵- ۱۲۴ و ۱۲۸ در لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ از سوی قانونگذار می‌باشد؟
به نظر می‌رسد مدیران به صلاحدید خود هر میزان از اختیارات خود را به مدیرعامل تفویض و مابقی اختیارات را مستقیماً خود در برابر ثالث اعمال خواهند نمود.

ب) شرکت با مسئولیت محدود (وکالت و قرارداد)

نه تنها تعریف، ساختار و شیوه عمل مدیران شرکت با مسئولیت محدود، بلکه حدود اختیارات آن‌ها با مدیران شرکت سهامی از یک سو و با شرکت‌های اشخاص از سوی دیگر تفاوت‌های بنیادین دارد. قانونگذار در ماده ۱۰۴ قانون تجارت،^{۳۷} اداره این شرکت را با یک مدیر تجویز نموده است. در نتیجه و برخلاف شرکت سهامی، در شرکت با مسئولیت محدود لزوماً اداره شرکت در شکل هیأت و گروه مدیران صورت نمی‌پذیرد. در صورتی که شمار مدیران شرکت با مسئولیت محدود بیش از یک شخص باشد، تشریفات تشکیل جلسه و اتخاذ تصمیم بایستی در اساسنامه شرکت پیش‌بینی گردد. حتی با فرض وجود مدیران متعدد در این شرکت، رعایت ساختار هیأت مدیره از جمله وجود رئیس و نایب رئیس جز در موردی که در اساسنامه ترتیب دیگری مقرر شده باشد، ضرورت ندارد. مقنن در این شرکت، در تعریف و ترسیم چارچوب اختیارات مدیران روی کردی بینابین شرکت‌های سهامی و تضامنی را در پیش رو قرار می‌دهد. ماده ۱۰۵ قانون تجارت جایگاه و حدود اختیار مدیران شرکت با مسئولیت محدود را به شرح زیر به‌خوبی به تصویر می‌کشد:

۳۷. «شرکت با مسئولیت محدود به وسیله یک یا چند نفر مدیر موظف یا غیرموظف که از بین شرکا یا از خارج برای مدت محدود یا نامحدودی معین می‌شوند اداره می‌گردد».

«مدیران شرکت کلیه اختیارات لازمه را برای نمایندگی و اداره شرکت خواهند داشت مگر این که در اساسنامه غیر این ترتیب مقرر شده باشد- هر قراردادی راجع به محدود کردن اختیارات مدیران که در اساسنامه تصریح به آن نشده در مقابل اشخاص ثالث باطل و کأن لم یکن است».

در این مقررۀ قانونی همانند شرکت سهامی، قاعده مشابهی بر اختیارات مدیران حکومت دارد، به گونه‌ای که حتی نگارش اجزای اصلی و هم‌چنین معنای قاعده مذکور در ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ و ماده ۱۰۵ قانون تجارت ۱۳۱۱ از شباهت بسیار برخوردارند. در شرکت با مسئولیت محدود نیز مدیران شرکت، کلیه اختیارات لازم برای نمایندگی و اداره شرکت را دارا هستند و هر توافقی یا قراردادی که محدود کننده چنین اختیارات گسترده و عامی باشد در برابر ثالث بی‌اعتبار می‌باشد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مقنن در مورد هر دو شرکت حکم یکسانی را بر حدود اختیارات مدیران بار نموده است. چنین روی‌کردی در رابطه با دو شرکت مزبور با توجه به این که این شرکت‌ها در دسته شرکت‌های سرمایه قرار می‌گیرند، قابل درک به نظر می‌رسد. لذا حکم مقرر در قاعده مورد بحث، جایگاه مدیران شرکت با مسئولیت محدود را به «رکنیت» نزدیک می‌سازد.

با وجود این، برخلاف شرکت‌های سهامی، قاعده مورد بحث قابل نفوذ و خدشه بوده و امکان نقض آن از سوی مؤسسين در هنگام تأسیس شرکت و شرکا (مجامع) پس از تشکیل آن وجود دارد. بر این اساس، اصل بی‌اعتباری هر قرار یا توافقی در نقض قاعده اختیارات عام مدیران در برابر اشخاص ثالث در صورتی که در اساسنامه مقرر شده باشد رنگ باخته و علیه شخص ثالث نیز اثرگذار می‌باشد. بدین ترتیب هر محدودیتی که در اساسنامه به اختیارات مدیران شرکت با مسئولیت محدود وارد شده باشد، در قبال همه و از جمله اشخاص ثالث قابل استناد خواهد بود.

اثر وضع محدودیت و استثنا بر اختیارات مدیران بر ثالث آگاه و بدون حسن نیت و ثالث ناآگاه و با حسن نیت به نحو یکسان می‌باشد. به دیگر سخن، ثالث طرف معامله با شرکت حتی اگر از وجود محدودیت بر اختیارات مدیران در اساسنامه بی اطلاع باشد، نمی‌تواند به علت چنین ناآگاهی، بر مقررۀ محدود کننده در اساسنامه خدشه وارد سازد. حکم اخیر البته با این فرض است که مفاد مقررۀ مزبور از پیش برای عموم آگاهی شده باشد.^{۳۸} تجویز امکان محدودیت اختیارات مدیران، جایگاه مدیران شرکت با مسئولیت محدود را از قالب رکنیت به قرارداد و کالت نزدیک می‌سازد، به نحوی که حتی محدود ساختن اختیارات مدیران در اساسنامه رکن بودن جایگاه حقوقی مدیران این شرکت را با ابهام و تزلزل روبه‌رو ساخته و این جایگاه را در وضعیت بینابین «رکنیت» و «وکالت» قرار می‌دهد.

شایان یادآوری است که امکان دارد شرکای (مجامع) شرکت با مسئولیت محدود به طرق مختلف به تحدید اختیارات عام مدیران دست یازند که از جمله این شیوه‌ها می‌توان به مصوبه مجمع عمومی یا قرارداد میان مدیران و شرکت اشاره نمود. البته باید در نظر داشت که آنچه قانونگذار در وضع قاعدۀ عام مورد بحث مدنظر داشته، حمایت از اشخاص ثالث می‌باشد و استثنای وارد بر قاعدۀ نیز اگرچه محدودیتی بر قاعدۀ و به سود شرکت تلقی می‌گردد، با این حال اعتبار آن تنها در صورت قید در اساسنامه است، که این خود در راستای جلوگیری از استناد شرکت به هر گونه سند محدود کننده دیگری به زیان

۳۸. این جاست که دلیلی دیگر بر دیگر ادله ناظر به ایجاد شخصیت حقوقی شرکت تجاری تنها پس از ثبت آن در برابر ما رخ می‌نماید؛ چرا که در صورت عدم ثبت شرکت، امکان آگاهی عمومی مفاد اساسنامه به‌ویژه در روزنامه رسمی برای آگاهی همگان متصور نیست. برای مطالعه بیشتر ببینید: پاسبان، حقوق شرکت‌های تجاری، همان، ص. ۲۱ به بعد.

اشخاص ثالث است. بنابراین، محدود ساختن اختیارات مدیران به موجب قرارداد میان مدیران و شرکت یا مصوبات مجامع عمومی یا هر سند دیگری به جز اساسنامه، تنها در روابط مدیران و شرکت اعتبار داشته و نسبت به اشخاص ثالث بی اعتبار به شمار می‌رود. وضعیت دیگری که در شرکت با مسئولیت محدود در رابطه با حدود اختیارات مدیران، متفاوت از شرکت سهامی بوده و نیازمند اشاره می‌باشد، شیوه تصمیم‌گیری و اداره شرکت در صورت وجود مدیران متعدد و سکوت اساسنامه در این رابطه می‌باشد. با این توضیح که لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷، ساختار اداره این شرکت را به شکل هیأت مقرر داشته و اعتبار جلسات هیأت مدیره و تصمیمات ایشان را بر اساس اکثریت قرار داده است.

حال با وجود امکان اداره شرکت با مسئولیت محدود با یک مدیر و در صورت پیش‌بینی مدیران متعدد، آیا شیوه اداره و تصمیم‌گیری همانند شرکت سهامی خواهد بود؟ از یک دیدگاه، در صورت نبود قرارداد یا سکوت اساسنامه، اصل بر اداره امور و تصمیم‌گیری به صورت انفرادی می‌باشد. بر این اساس، هر مدیر به تنهایی به نمایندگی از شرکت مجاز به اتخاذ تصمیم و اقدام می‌باشد، مگر آن که اساسنامه ترتیب دیگری را پیش‌بینی نموده باشد.

بر پایه نظر دیگر که بر مبنای نهادهای حقوقی پذیرفته شده در نظام حقوقی و فقهی ما و به‌ویژه وکالت قرار دارد، چه در روابط قراردادی میان موکل (شرکت) و وکلا (مدیران) و چه در انجام موضوع وکالت با فرض وکلای متعدد، حسب مورد هیچ یک از شرکاء و یا مدیران به تنهایی نمی‌تواند در نبود توافق قبلی همه موکلین یا وکلا، دیگر شرکا موکلین را با تصمیم فردی خود متعهد سازد و جز در صورتی که تصمیمات مشترکاً اتخاذ شده باشد، اقدامات و تصمیمات هر یک از آنها برای سایرین و موکلین ایشان الزام قانونی ایجاد نمی‌نماید.

در نتیجه، در شرکت با مسئولیت محدود نیز به حکم قاعده بالا و مستنبط از رابطه شراکت و یا قرارداد وکالت، در صورت وجود بیش از یک مدیر و در صورت عدم تعیین تکلیف شیوه اتخاذ تصمیم از سوی آن‌ها در اساسنامه و یا صورت جلسه مجمع انتخاب مدیران، تصمیمات باید به اتفاق آرا گرفته شود، در غیر این صورت تصمیم مزبور شرکت را پای‌بند نمی‌سازد و مجوزی برای اعمال وحدت ملاک از مقررات مواد ۱۱۹ تا ۱۲۱ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ ناظر به هیأت مدیره شرکت سهامی وجود ندارد.

مطابق دیدگاه سوم که راه‌حلی میانه است و با ملاحظه قواعد حقوقی به شرح بالا از یک سو و ماهیت مناسبات شرکت‌های تجاری از جمله شرکت سهامی و نیز رویه معمول ادارات ثبت شرکت‌ها از سوی دیگر، مناسب‌تر به نظر می‌رسد، چنانچه برای شرکت با مسئولیت محدود بیش از یک مدیر در اساسنامه مقرر شده باشد و سند مزبور راجع به شیوه و حد نصاب‌های تصمیم‌گیری از سوی مدیران سکوت نموده باشد، تصمیمات در صورتی معتبر است که اکثریت مدیران حاضر در جلسه با آن موافقت نموده باشند. به عبارت دیگر، به جهت آن که شرکت با مسئولیت محدود از جمله شرکت‌های سرمایه بوده، با وحدت ملاک از شرکت سهامی که با رویکرد ادارات ثبت شرکت‌ها نیز سازگاری دارد، معیار اکثریت جهت اعتبار تصمیمات مدیران مناسب می‌باشد.

۲-۳- جایگاه حقوقی مدیران و اختیارات مدیران در شرکت‌های اشخاص

همان‌گونه که گفته شد، مدیران در شرکت‌های اشخاص (تضامنی و نسبی)، با وصف نسخ ماده ۵۱ سابق قانون تجارت ۱۳۱۱، در رابطه خود با شرکت، هنوز هم مشمول احکام وکالت می‌باشند. شمول مقررات ماده یاد شده بر مدیران شرکت‌های مزبور را می‌توان از مقررات ماده ۱۲۱ قانون تجارت که مطابق آن «حدود مسئولیت مدیر یا مدیران شرکت

تضامنی همان است که در ماده ۵۱ مقرر شده^{۳۹} دریافت. اعتبار حکم بالا با وجود نسخ ماده یادشده در ماده ۲۹۹ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷، تجویز گردیده است که به موجب آن:

«آن قسمت از مقررات قانون تجارت مصوب اردیبهشت ۱۳۱۱ مربوط به شرکت‌های سهامی که ناظر بر سایر انواع شرکت‌های تجاری می‌باشد نسبت به آن شرکت‌ها به قوت خود باقی است».

با این حال، توصیف رابطه وکیل و موکلی میان مدیران با شرکت، در حالی که در ارتباط با شرکت‌های سرمایه متضمن ایراد و موجب بروز موانع و محدودیت‌های قابل پیش‌بینی در مسیر اداره و فعالیت‌های این دسته از شرکت‌های به شمار می‌رود که به بخشی از آن‌ها قبلاً اشاره گردید، قانونگذار نسبت به شرکت‌های اشخاص یعنی شرکت‌های تضامنی و نسبی رویکردی متفاوت در پیش گرفته و هم‌چنان با تعمیم مفاد ماده ۵۱ سابق قانون تجارت وکالت را قالب حقوقی رابطه مدیران با شرکت‌های اشخاص مقرر داشته است. به‌درستی ممکن است ایراد گردد که تعریف جایگاه مدیران حتی در شرکت‌های تضامنی و نسبی تحدید آشکار صلاحیت‌های ایشان در اداره شرکت که باید بر پایه تشخیص و صلاح‌دید آن‌ها صورت گیرد بوده و در نتیجه، کندی مناسبات تجاری-حقوقی شرکت با دیگر اشخاص را در پی خواهد داشت. در پاسخ باید یادآور شد که اگر چه انتقاد بالا در نگاه نخست وارد به‌نظر می‌رسد لکن در همان حال نباید خطر تحمیل زیان‌ها و دیون حاصله از اعمال حقوقی و تصمیمات مدیران بر شرکت و نهایتاً بر شرکا را از نظر دور داشت. چرا که در صورت ناتوانی یا خودداری مدیران از اداره درست شرکت

۳۹. شایان ذکر است که بر اساس ماده ۱۸۵ قانون تجارت مصوب اردیبهشت ۱۳۱۱ «دستور ماده ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳ در مورد شرکت نسبی نیز لازم‌الرعايه است».

که ناگزیر به کاهش توان مالی و توقف آن منجر خواهد شد، شرکا بار ناتوانی شخص حقوقی در پرداخت بدهی‌ها و انجام تعهدات را با پرداخت از دارایی شخصی خود بر دوش خواهند کشید. به همین جهت محدود ساختن اختیارات و حتی با تفسیر دقیق‌تر از عقد وکالت، عدم شناسایی اختیارات برای مدیران چنین شرکتی جز در صورت تفویض صریح، پذیرفتنی و قابل توجه به نظر می‌آید. پذیرش این نظریه در مورد شرکت‌های اشخاص، باعث خواهد شد تا شرکا با نظارت مستقیم بر عملکرد مدیران، بررسی دقیق امور مالی و آگاهی از میزان سود و زیان آن، در باره چگونگی واگذاری و حدود اختیارات تفویضی به مدیران آگاهانه تصمیم‌گیری نموده و پیامدهای اعمال مدیران را پیش‌بینی نمایند.

لایحه قانون تجارت ۱۳۸۴ با توجه به ملاحظات گفته شده در بالا، تفکیک روشنی میان تبیین حدود اختیارات مدیران شرکت‌های سهامی و مسئولیت محدود با شرکت تضامنی به دست داده است. در لایحه یادشده، ضمن رفع ایراد وجود واژه «شرکا» با جایگزینی آن با «شرکت» در ماده ۵۹۶، قاعده‌ای دقیقاً مشابه را در رابطه با اختیارات مدیران شرکت با مسئولیت محدود اعمال نموده تا ضمن وضع ملاک یکسان برای اختیارات دو شرکت یاد شده، به دیدگاه سرمایه‌ای بودن شرکت مسئولیت محدود مهر تأیید زند.

این درحالیست که در لایحه مزبور، قاعده حاکم بر اختیارات مدیران در شرکت تضامنی عیناً از مقررات ماده ۵۱ منسوخ قانون تجارت و عقد وکالت پیروی ننموده، بلکه تعیین این مهم به اساسنامه واگذار گردیده است. مطابق ماده ۷۹۸ لایحه یادشده: «نحوه اداره شرکت، شرایط انتخاب، اختیارات و مسئولیت‌های مدیران در شرکت تضامنی در اساسنامه تعیین می‌شود. این حکم نمی‌تواند مسئولیت تضامنی شرکا در مقابل اشخاص ثالث را نفی کند».

با ملاحظه مفاد ماده بالا و مقایسه آن با وضعیت کنونی در می‌یابیم که طبق ماده ۵۱ منسوخ قانون تجارت که هم‌چنان بر شرکت تضامنی و نسبی حکومت دارد، می‌توان اختیارات مدیران را بر اساس احکام وکالت در اساسنامه و یا صورت‌جلسه انتخاب مدیران یا در دیگر اسناد، مانند قرارداد کاری و یا صورت جلسه شرکا (مجامع) محدود نمود.

در حقوق انگلستان، ماده ۴۰ قانون شرکت‌های ۲۰۰۶ که با مضمونی یکسان جانشین ماده ۳۵ قانون شرکت‌های ۱۹۸۵ گردیده، به عام بودن اختیارات مدیران و بی‌اعتباری تحدید صلاحیت ایشان بدون توجه به نوع شرکت بدین شرح اشاره نموده است:

«برای حفظ منافع شخصی که با حسن نیت با شرکت معامله می‌کند، اختیار هیأت مدیره به ملزم ساختن شرکت یا دادن اجازه به دیگران برای انجام این امر، فارغ از هر محدودیت مقرر در اسناد شرکت (شرکت‌نامه یا اساسنامه) مفروض شناخته می‌شود».^{۴۰}

شخص با حسن نیت طرف معامله با شرکت در بند ۲ بخش «الف» تعریف شده است که مطابق بخش نخست آن، «شخص طرف داد و ستد با شرکت تلقی می‌شود اگر وی طرف معامله یا طرف هر عمل حقوقی است که شرکت خود یک طرف آن معامله یا عمل حقوقی به شمار می‌آید».^{۴۱} به علاوه و به موجب بخش «ب» همان بند، چنین شخصی موظف به بررسی و تحقیق در مورد محدودیت بر اختیارات مدیران در متعهد ساختن

40. 40: «Power of directors to bind the company (1) In favour of a person dealing with a company in good faith, the power of the directors to bind the company, or authorise others to do so, is deemed to be free of any limitation under the company's constitution...».

41. «... (2) For this purpose— (a) a person “deals with” a company if he is a party to any transaction or other act to which the company is a party»...

شرکت یا اجازه به انجام چنین کاری نبوده و تا خلافتش اثبات نشده با حسن نیت به شمار
می‌رود.^{۴۲}

قانونگذار انگلیسی مفهوم اسناد شرکت را به مصوبات مجامع عمومی و یا تصمیم
گروه خاصی از مجامع یا توافق سهام‌داران و یا گروه خاصی از ایشان تعمیم داده است.^{۴۳}

42 . (b) a person dealing with a company— (i) is not bound to enquire as to any limitation on the powers of the directors to bind the company or authorise others to do so, (ii) is presumed to have acted in good faith unless the contrary is Proved,

43 (3) The references above to limitations on the directors' powers under the company's constitution include limitations deriving (a) from a resolution of the company in general meeting or a meeting of any class of shareholders, or (b) from any agreement between the members of the company or of any class of shareholders.

نتیجه‌گیری

با بررسی روند تاریخی قانونگذاری در ایران در ارتباط با حدود اختیارات مدیران، تغییرات چشم‌گیری را شاهد بوده‌ایم. به گونه‌ای که کارکرد این رکن از شرکت، از چارچوب محدود و معین وکالت به‌نحو مقرر در ماده ۵۱ پیشین قانون تجارت به قالبی کاملاً نو و بی‌شباهت با همه نهادهای به رسمیت شناخته شده در حقوق کشورمان به شرح ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت ۱۳۴۷ دگرگونی یافت. با این حال، تحول یاد شده از حوزه شرکت‌های سهامی فراتر نرفت. به نظر نگارنده این امر نه به دلیل نگاه متفاوت نظام حقوقی ما به شرکت سهامی مثلاً در مقایسه با شرکت با مسئولیت محدود بوده بلکه به جهت نبود تصمیم و عزم قانونگذار ایرانی به تغییر و انجام اصلاح در دیگر بخش‌های قانون تجارت در آن شرایط زمانی خاص و محدودیت اصلاح به شرکت‌های سهامی می‌باشد. به‌علاوه، تغییر صورت گرفته در رابطه با شرکت‌های سهامی پرسش اختلاف برانگیز در رابطه با اهلیت شرکت تجاری و ارتباط آن با موضوع شرکت را بی‌پاسخ گذاشته است. این درحالیست که حقوق اروپایی با توجه به تحولات مبتنی بر نیازهای جامعه، تغییری بنیادین و شفاف را در این زمینه تجربه نموده که ماده ۹ قانون جامعه اروپایی ۱۹۷۲ نقطه عطف چنین روی‌کرد نوینی به حساب می‌آید. این تغییر نه تنها حدود اختیارات مدیران را گسترش چشم‌گیر داد، بلکه رابطه موضوع شرکت را، که همیشه محدودیتی بر اهلیت عام شرکت تلقی می‌گردید، از محدودیت‌های اختیارات مدیران حذف نمود. حقوق انگلستان و پیش‌تر حقوق فرانسه در راستای یکنواخت‌سازی حقوق کشورهای اروپایی، اصلاحات اعمال شده را بر خلاف قانونگذار ایرانی به یک شرکت خاص محدود نساخت. درپرتو مطالب گفته شده و در جهت رفع ابهامات اختلاف‌انگیز و نیز هم‌پایی با نظام‌های مطرح حقوقی، جا دارد مقررات قانون تجارت و لایحه اصلاحی آن مورد بازبینی قرار گیرد، هدفی که با لایحه قانون تجارت ۱۳۸۴ به میزان چشم‌گیری محقق می‌گردد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

۱. اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت - شرکت‌های تجاری، جلد ۲، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
۲. امامی، حسن، حقوق مدنی، جلد ۴، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۵۶.
۳. تفرشی، محمد عیسی، مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری، جلد ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸.
۴. پاسبان، محمدرضا، «بازبینی نظام بازرسی در شرکت‌های تجاری ایران: بررسی تطبیقی با حقوق انگلیس»، مجله پژوهش حقوق - سیاست، شماره ۱۶-۱۵، ۱۳۸۴.
۵. پاسبان، محمدرضا، حقوق شرکت‌های تجاری، تهران، سمت، ۱۳۸۷.
۶. حسنی، حسن، حقوق تجارت، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۰.
۷. تهرانی، حسن، حقوق تجارت، جلد ۲، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵.
۸. صفار، محمد جواد، شخصیت حقوقی، تهران، نشر دانا، ۱۳۷۳.
۹. عرفانی، محمود، حقوق تجارت، جلد ۲، تهران، مؤسسه نشر جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۱۰. مؤتمنی طباطبایی، منوچهر، حقوق اداری، جلد ۲، تهران، سمت، ۱۳۷۳.
۱۱. مؤتمنی طباطبایی، منوچهر، حقوق اداری، «شخصیت حقوقی - تحولات حقوق خصوصی»، مجموعه مقالات اهدایی به دکتر حسن امامی، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، قواعد عمومی قراردادها، تهران، شرکت سهامی انتشار.

ب) منابع لاتین

13. Allan Blake & Hellen.J. Bond, Company Law, London, Financial Training Publications Ltd. 1985.
14. Ashbury Railway Carriage & Iron Co. Ltd. v. Riche (1875) L.R. 7, Stephens v. Mysore Reefs Mining Co. Ltd. (1902).

15. European Communities Act 1972 s. 9.
16. Ian Cooper, The Business World and the Law, London: Edward Arnold Ltd., 1980.
17. Mayson S. W. , French D. & Ryan C. L., Company Law, London, Blackstone Press Ltd., 1993.
18. Pasban Mohammad R., Campbell C., C. Birds C., "Section 727 and the Business Judgment Rule: A Comparative Analysis of Company Directors' Duties and Liabilities in English and US law" 6(20) Journal of Transnational Law and Policy, 1997.
19. Paul L. Davies, Gower and Davies' Principles of Modern Company Law, London, Sweet & Maxwell 2003.
20. Rolled Steel Products(Holdings) Ltd .v. British Steel Cororation (1986) ch. 246 ,Re Jon Beauforte (London) Ltd .(1953) ch. 131.
21. Sealy L. S. Cases & Materials in Company Law, London, Butterworths, 1989.
22. The Companies Act 1989.
23. The Companies Act 2006.